



فرهنگی

اشاره

نوشتار حاضر بخش پایانی کتابی است در باب افول بنیان خانواده که به بررسی مشکلات اجتماعی ناشی از بحران خانواده در غرب و به ویژه آمریکای پردازد، مشکلاتی چون: طلاق، تجاوز جنسی و بدرفتاری با کودکان.

نویسنده ضمن برشمردن نقاط منفی رویگردانی از دین، و سیاست دولت‌های سکولار در قبال خانواده - که مهم‌ترین نهاد اجتماعی هر ملت است - به آرایه راهکاری پرداخته است و تنها راه نجات بحران خانواده را رشد و شکوفایی آموزه‌های دینی و گسترش عنصر مذهب می‌داند؛ عنصری که در سده چشم‌انداز ۲۰ ساله به عنوان مهم‌ترین کارکرد خانواده و تربیت فرزندان لحاظ شده است.

بسیاری از کشورهای راه پیموده در مسیر سکولاریسم و بی‌دینی به این نتیجه رسیده‌اند که باید به مسیر دین و مذهب باز گردند. شاید فهم این نکته ما را در تمسک به دین در امر تربیت و آموزش و به ویژه در آبادانی سرزمین‌مان، بیش از پیش مصمم سازد؛ امری که یکی از ارکان ساخته شدن ایران اسلامی در ۲۰ سال بعد خواهد بود.

فرزندان بارگشایی



● پل ویتز

من به جرأت می‌گویم که دولت سکولار، اساساً قادر به تغییر و تحول در وضعیت آسیب‌شناسی شده و مستند خانواده‌های امروزی و نیز گرایش‌های اجتماعی آنها نیست و تنها راه نجات، روی آوردن به اصول و آموزه‌های مبنایی دین است. در غیر این صورت، روز به روز شاهد وخیم‌تر شدن اوضاع خواهیم بود. به لحاظ تاریخی، در غرب کشمکش طولانی میان کلیسا و هیأت حاکمه وجود داشته است. در چند صد سال گذشته، در بیشتر موارد، این دولت بوده که پیروز این میدان شناخته شده است. امروز در غرب،



غلبه سکولاریسم مدرن ضد دین، آنگونه که در دولت‌های مدرن از آن یاد می‌شود، موانع بسیار جدی را بر سر راه تحقق راهکارهای پیشنهادی حمایت از خانواده ایجاد کرده است.

من، والدین جدا از هم، مطلقه‌ها و خانواده‌های از هم پاشیده غیر سنتی را بهترین نمونه‌های خانواده سکولار می‌دانم. این خانواده‌ها، خروجی منطقی و اجتناب‌ناپذیر سکولاریزاسیون هستند.

در حال سپری کردن دوران افول پست مدرن هستیم و غروب پست مدرن، به دنبال خود، انواری را به همراه دارد که به واسطه آن درمی‌یابیم اگر خدا مرده است، خانواده‌های ما و جامعه ما نیز مرده است. و در یک کلام: اگر امروز خدا برای آمریکا مرده است، آمریکا خود نیز مرده است.

دولت‌های سکولار و جهان‌بینی آنها مرسوم و عرفی شده است. عرفی شدن این جهان‌بینی ارتجاعی، بنیان‌های یک فلسفه اجتماعی را بنا نهاده است. در بیشتر کشورهای اروپایی متحد آمریکا، مذهب از عرصه عمومی سیاست کنار گذاشته شده است. غلبه سکولاریسم مدرن ضد دین، آنگونه که در دولت‌های مدرن از آن یاد می‌شود، موانع بسیار جدی را بر سر راه تحقق راهکارهای پیشنهادی حمایت از خانواده ایجاد کرده است. از همه این‌ها گذشته، ایدئولوژی حاکم بر دولت‌های مدرن و رؤسای آنها، مخالف سرسخت خانواده سنتی و به تبع آن، دین و مذهب می‌باشند. از طرف دیگر، پیشبرد آسیب‌شناسی خانواده، زمینه‌ساز تدوین برنامه‌های اجتماعی دولت به منظور کاهش معضلات خانواده خواهد بود. با وجود این، دولت در پی افزایش قدرت خود است. که در نتیجه، دولت و سازمان‌های متبوع آن محکم‌تر و استوارتر خواهند شد. وقتی که این منطق ویرانگر اجتماعی (افزایش قدرت) گسترش یابد، زمان آن فرا می‌رسد که یک جنبش تأثیرگذار در جهت تقویت بنیان خانواده سر بر آورد.

به هر تقدیر، من، والدین جدا از هم، مطلقه‌ها و خانواده‌های از هم پاشیده غیر سنتی را بهترین نمونه‌های خانواده سکولار می‌دانم. این خانواده‌ها، خروجی منطقی و اجتناب‌ناپذیر سکولاریزاسیون هستند. آنها، در بستر محدودیت‌ها، تمهیدات و برنامه‌های دولت شکل می‌گیرند. فرجام این تئوری سیاسی (سکولاریسم) نقطه‌ای نامعلوم است. در غرب امروز هر والد تنها، به نوعی به ازدواج دولت درآمده است (با تحمیل هزینه‌های طلاقی). از سوی دیگر خانواده‌های استوار و پابرجا، خانواده‌های مذهبی هستند.

من در خصوص این مسایل، استدلال‌هایی دارم که به آنها اشاره می‌کنم. سکولاریسم در صدد حذف خدا و مفاهیم معنوی و متعالی است. سکولاریسم فلسفه انزو طلبی افراد منزوی و مهجوری است که در جهانی غاری از هر مفهوم آسمانی، زندگی می‌کنند. سکولاریسم به دنبال وقف‌نگرش و زندگی مشتریان خود برای عشرت‌طلبی و لذات مادی است.

در یک کلام، سکولاریسم همان طور که گسترش یافت، به همراه خود، بحران «مفاهیم» و سپس بحران «خانواده» را پدید آورد. زمانی که جهان‌بینی سکولاریسم فراگیر شده است، دیگر دلیلی برای پذیرش محدودیت‌های ازدواج و تن دادن به مسؤولیت‌های پدر یا مادر شدن باقی نمی‌ماند. بنابراین این طبیعی است که ازدواج و درصد زاد و ولد در آمریکا و بسیاری از کشورهای

غربی تنزل یابد. با وجود چنین ساختار سکولاری، منطق حکم می‌کند که بر اراده خود اتکا نموده و از حمایت‌های اجتماعی دولت چشم‌پوشی کنیم.

حقیقت این است که دولت به همان اندازه به کودکان احتیاج دارد که یک زوج روستایی هندی فرزندان‌شان را برای دوران سالمندی و روزگار پیری احتیاج دارند. تنها تفاوت موجود، این است که انسان‌های مدرن، دیرتر متوجه این استدلال می‌شوند. مشکل این جاست که از دید یک شهروند سکولار، بچه‌دار نشدن، ارزش ریسک کردن را دارد؛ چرا که بدون شک، تولد فرزند مساوی است با اتلاف وقت، هزینه کردن پول و اضطراب عصبی. چاره کار این است که دولت هزینه‌های سالمندی شما را پرداخت کند.

ریشه مشکلات و گرفتاری‌های غرب به این سخن «بچه» باز می‌گردد: «اگر خدا مرده است، پس همه کار می‌شود کرد». متأسفانه این استدلال، ناگزیر به هوسرانی از نوع نیهیلیستی پست مدرن آن می‌انجامد. براساس این ایده، فرد از ازدواج و صاحب فرزند شدن امتناع می‌ورزد؛ چرا که هم ازدواج و هم بچه‌دار شدن، هر دو به اینار نیاز دارد تا آزادی (بی‌قید) و اختیار تام. هر دوی این امور، پون، زمان و تلاش جدی می‌طلبند.

روی هم رفته، بازگشت دین به حوزه اجتماعی در غرب، به دولت‌ها وابسته نیست؛ بلکه به خود دین ارتباط دارد. اگر دین دوباره خدا را در عرصه اجتماعی بیابد، خانواده‌های پایدار، فرزندان بیشتر و صیانت فرهنگی را به ارمغان خواهد آورد. دین به صورت‌های گوناگون ظهور خواهد کرد که مسیحیت، فقط یکی از آنهاست. در آمریکا، رقابتی دینی گوناگونی وجود دارند که زنده‌ترین آنها پروتستانیسم - بنیادگرا، مورمون‌یسم، ارتدو کس، یهود و اسلام - به ویژه اسلام سیاه‌پوستان - هستند.

پیشگویی وقوع یا عدم وقوع دوران نوشکوفایی ادیان، غیر ممکن است؛ اما در حال سپری کردن دوران افول پست مدرن هستیم و غروب پست مدرن، به دنبال خود، نواری را به همراه دارد که به واسطه آن درمی‌یابیم اگر خدا مرده است، خانواده‌های ما و جامعه ما نیز مرده است. و در یک کلام: اگر امروز خدا برای آمریکا مرده است، آمریکا خود نیز مرده است.

منبع:

www.catholiceducation.org

مقاله‌ای از

«پاسخ دین و دولت در قبال بحران خانواده»

پل ویتز

استاد روان‌شناسی دانشگاه نیویورک